

نقد و بررسی اشکالات آیت‌الله سید محمد حسین حسینی طهرانی و جعفر سبحانی بر نظریه قبض و بسط عبدالکریم سروش

علی حسینی^۱* مینا ذکاوت^۲

چکیده

علم و دین و ارتباط آن دو از موضوع‌های مهم و جدید فلسفه و الهیات در جهان است، که طبق دسته‌بندی مشهور بسیاری از اندیشمندان در چهار قسم تعارض، تمایز، تعامل و وحدت قابل طبقه‌بندی است. هنگامی که تعارض میان پیشرفت‌های علمی و نتایج تحقیقات تجربی با ظواهر کتاب مقدس انجیل و تورات معلوم شد، کسانی به فکر افتادند که راهی برای حل این تعارض پیدا کنند، برخی این دیدگاه را بیان کردند که باید فهمان را درباره دین و کتاب مقدس اصلاح کنیم، یا عالم چیزهایی را اثبات کرده است که قابل نقض نیست پس آنچه ما از کتاب مقدس می‌فهمیم درست نبوده است. نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت، نظریه‌ای در معرفت‌شناسی دینی است که بر اساس آن، معرفت دینی به عنوان یک معرفت بشری، هماهنگ با دیگر معارف بشری که متحول می‌شوند در اثر تحول آن‌ها معرفت دینی هم متحول و دچار قبض و بسط می‌شود. این نظریه مورد ارزیابی و نقد بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران دینی از جمله آیت‌الله سید محمد حسین حسینی طهرانی و استاد جعفر سبحانی قرار گرفته است. مقاله درصدد است تا به تحلیل و تفهیم آراء و نظریات نقدی ایشان بر رای عبدالکریم سروش در ارتباط با تئوری علم و دین، و اینکه چگونه می‌توان گفت در نقدهای وارده بر ارزیابی عبدالکریم سروش از نظریه علم و دین وحدت‌رویه‌ای وجود دارد؟ بپردازد. روش تحقیق هرمنوتیکی و مبتنی بر تفسیر، اعم از مولف باور، متن محور و مفسرنگر و با تکیه بر منابع دست اول در باب آراء و نظریات عبدالکریم سروش در ارتباط با نظریه علم و دین و ارزیابی و نقد دیگر اندیشمندان در این دو حوزه مطرح شده در این تحقیق بوده و روش گردآوری، اطلاعات کتابخانه‌ای و ابزار آن فیش‌برداری همراه با تجزیه و تحلیل اطلاعات علی- معلولی و به صورت روش کیفی است.

واژگان کلیدی: معرفت دینی، معارف بشری، تحول معارف، ارتباط معارف، عبدالکریم سروش، آیت‌الله جعفر سبحانی، آیت‌الله سید محمد حسین حسینی طهرانی.

^۱ عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه یاسوج؛ a.hoseini@yu.ac.ir

^۲ دانش‌آموخته گروه فلسفه دانشگاه یاسوج؛ minozakavat@gmail.com

مقدمه

همراهی علم و دین با گذر زمان و بنابه دلایلی دچار تغیر و تحولاتی گردیده است یکی از روش‌هایی که برای حل تعارض میان متون دینی و علم بیان شده تحول فهم دینی است و یکی از نظریه‌هایی که در رابطه با معرفت‌شناسی دینی مطرح گردیده است، نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت (نظریه تکامل معرفت دینی) می‌باشد که توسط عبدالکریم سروش بیان شده است (سروش، ۱۳۶۷: ۱۲). هنگامی که تعارض میان پیشرفت‌های علمی و نتایج تحقیقات تجربی با ظواهر کتاب مقدس انجیل و تورات معلوم شد، کسانی به فکر افتادند که راهی برای حل این تعارض پیدا کنند، بعضی گفتند که باید فهم خود را در مورد دین و کتاب مقدس تغیر بدیم و آن را اصلاح کنیم، اما منتقدانی همچون آیت‌الله جعفر سبحانی و سید محمد حسین حسینی طهرانی، نسبت به این تئوری به مخالفت برخاستند و به ذکر علوم ثابت، چه در معارف بشری و چه در معارف دینی پرداختند تا نقض این تئوری را آشکار کنند. آیت‌الله سید محمد حسین حسینی طهرانی از علما و عرفای معاصر است که در کتابی تحت عنوان نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت عبدالکریم سروش، ده اشکال بر این نظریه می‌گیرد و سپس به توضیح هر کدام و اثبات هر مورد از جهت صحیح بودن آن و اشتباه بودن نظرات سروش پرداخته و نقدهایی بر آن می‌گذارد (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۱۱). همچنین استاد جعفر سبحانی نیز به بررسی برخی از موارد این نظریه پرداخته‌اند که عبارت‌اند از: ۱. پیوند تحولی و تکاملی دانش‌های بشر، ۲. رابطه علوم طبیعی با فلسفه، ۳. مبانی و شرایط اجتهاد، ۴. علل اختلاف آرای فقیهان، ۵. معیار پویایی و عصری بودن فقه اسلامی. (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۰) در این مقاله به بیان برخی از این نقدها و ارزیابی و نقد آنان خواهیم پرداخت.

۱- اشکالات آیت‌الله حسینی طهرانی بر نظریه قبض و بسط سروش

۱-۱- ثبات دین و محدودیت فهم بشری

سروش با آن که در مواضع متعدد می‌گوید: شریعت هم مانند طبیعت، ثابت و بدون تغیر است و آن چیزی که تغیر می‌کند فهم انسان از آن دو است و این تغیر فهم هم، بنا بر ضرورت محیط و پیدایش علوم و کسر و انکسار معلومات قبلی و پدیده‌های فعلی، امری اجتناب‌ناپذیر است. با این وجود در مقام تشریح و بیان چنین نتیجه می‌دهد که مجموعه دانش آدمی در هر عصر از فهم دانش‌هایی که تازه به وجود آمده است و اکتشافات و علوم نوخاسته و فلسفه‌های عصری، باید میزان و معیار او در شناخت قرآن و سنت پیامر قرار گیرد (سروش، ۱۳۶۷: ۱۲).

نقد: حسینی طهرانی: دین و شریعت یک حق و حقیقت الهی از سوی خدا است، و دارای اصالت و واقعیت است با توجه به این روش و مسیر، دیگر ما نه قرآنی داریم و نه سنتی، و نه فقهی داریم و نه تفسیری. زیرا اگر بنا شود علوم متغیر بشری را در غایات (از عقاید و افکار و اخلاق و کردار) دخالت دهیم، دین و شریعت هیچگونه ثباتی نخواهد

داشت، اگرچه بگوئیم: ما دین و شریعت را ثابت و بدون تغیر و محترم می‌دانیم. ولی چون کلید و قفل آن را به دست خود داده‌ایم و هر روز با بوجود آمدن هر قانون و نظریه‌ای بخواهیم آن‌ها را تفسیر و معنا کنیم و مقتضیات زمان را در ثبات و اصالت مذهب دخالت بدهیم، فاتحه نه تنها اسلام بلکه همه شریعت‌ها را خوانده‌ایم. (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹: ۱۴) ایشان در ادامه این نقد می‌گویند انسان هرگز نمی‌تواند به تمام علوم و دانش‌های تجربی، از مکانیک، فیزیک، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زمین‌شناسی و دیگر علوم دست پیدا کند. زیرا قابلیت دسترسی به عالم ربوبی را ندارد، مگر آنکه بگوئیم ما به علم مطلق دست یافته‌ایم که این درست نیست (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۱۶).

۱-۲- تقدم علوم اسلامی بر علوم امروزی

سروش فلسفه قدیم را منزوی و گوشه گیر و کنار کشیده دیده است و علت این کار را هم فلسفه جدید می‌داند که باعث نسخ شده است. و این فلسفه جدید را عامل راهگشای سعادت بشر به سوی تکامل و ترقی می‌داند (سروش، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

نقد: حسینی طهرانی می‌گوید: وقتی که لفظ قدیم و لفظ جدید را بر سر فلسفه و یا هر علمی و یا دینی و مکتبه‌ای و مدرسه‌ای می‌گذارند، با قدم اول در این حرکت قصدشان این بوده است که قید قدیم بودن را بزنند و شنونده را در این بحث جدید وارد کنند. و این یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین ترفندهای استعمار است که: در مرحله اول می‌خواهد به عنوان قدیم و قدمت که متضمن معنای کهنگی و پارگی و فرسودگی است، با استعمال این لغت، آن معنی و محتوا را چنان در ذهن شنونده تأثیر بگذارد که تا ابد آن را فراموش کرده و در زیر خاک نسیان دفن کند. در واقع منظور ایشان این است که استعمار می‌خواهد واژه قدیم را در ذهن شنوندگان جوری جا بیندازد که آنان از این لفظ تصور و دید خوبی نداشته باشند و یک چیز بدرد نخور قلمدادش کنند و کم‌کم آن را به صورت کامل فراموش کنند. (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۲۳) ایشان می‌گویند که به عنوان مثال همین که نام مدارس را به قدیم و جدید تقسیم کرده‌اند و دانشگاه‌ها را به سبک جدید و اروپایی نام‌گذاری می‌کنند، این کار خودش به معنای قید علم و دانش را زدن و نادیده گرفتن پیامبر و رسول و قرآن است که با این روش مادی‌گرایی را گسترش می‌دهند و فرهنگ‌های یهودی و نصاری را ترویج می‌دهند. باید بدانید که از همه قدیمی‌ها قدیمی‌تر خدا است و از همه جدیدی‌ها جدیدی‌تر هم خدا است. او قدیم و جدید ندارد، او همیشه هست، همیشه زنده و عالم و محیط است. چون اصالت دارد در مقابل بی‌اصالتی و فرو نشستگی و علوم دینی، هیچ کدامشان کهنه و از کار افتاده نمی‌شوند و از بین نمی‌روند و تمامشان همیشه پویا و در حال رشد هستند. و آن علم می‌که روی ماده بحث می‌کنند، برای توسعه و گسترش دادن در مادیت است که این کار را می‌کنند، که این امر به دور از انسانیت و کمال و حکمت و عرفان الهی است، این‌ها باقی‌مانده‌ی اقوام هجمی و حیوانی است که به شکل مدرن درآمده و به نام تمدن و تکامل، همان وسواس و پنداره‌های شیطانی را به نوجوانان می‌آموزد و آنان را بنده‌ی نفس خویش می‌سازد، و در شکلی جدید و عنوانی جدید، آنان را از همه

مزایای انسانیت محروم می‌کنند. در نتیجه حسینی طهرانی این جور می‌گوید که به جای لفظ قدیم که بر سر فلسفه یا مدارس گذاشته‌اند باید کلمه اصیل را جایگزینش کنند، مثلاً بگویند فلسفه اصیل یا مکتب اصیل. در حقیقت نظر استاد حسینی طهرانی در مورد گذاشتن واژه اصیل صحیح است زیرا آوردن واژه اصیل در کنار این کلمات باعث تأثیر مثبت در ذهن خواننده و حفظ ارزش این کلمات در طولانی مدت می‌شود (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۲۵).

۱-۳- اساس و اصل بودن قرآن و عرفان

سروش تدریس نشدن دروس جدید و دانش‌های تجربی جدید در حوزه‌های علمیه را مایهٔ تأسف می‌داند و می‌گوید فقها و فضلاء و طلاب، در طبیعت‌شناسی و علوم تازه بشری آن گونه که باید تخصص داشته باشند، ندارند. و این گونه بیان می‌کند که «هیچ فهم دینی بدون نسبت با جهان بینی قبلی و مستقل دین دار، تکیون نمی‌یابد. و هیچ فهم دینی هم با تحول آن جهان‌بینی، مانند قبل نمی‌ماند» این جمله در حقیقت نشان می‌دهد که هیچ فهم دینی بدون آن که نسبتی با جهان‌بینی که آن فرد دین دار از قبل نزد خود دارد به وجود نمی‌آید. درواقع اینگونه است که آن شخص از قبل یک سری معلومات نزد خود در مورد آن موضوع دینی دارد که با تغییر و تحول آن جهان‌بینی و معلومات از پیش داشته، فهم دینی آن شخص هم تغییر می‌کند و ثابت نمی‌ماند. پس این چنین است که با تغییر طرز فکر و دیدگاه مومن، فهم دینی‌اش هم عوض می‌شود، و اگر فتوای عرب بوی عرب بدهد و فتوای عجم بوی عجم جای تعجبی ندارد. در حقیقت اینگونه است که اگر آن دستورات دینی‌ای که یک شخص عرب می‌دهد کاملاً عرب گونه و مطابق با طرز فکر خودشان باشد و همچنین یک فرد ایرانی هم به همین صورت، نباید تعجب کرد چون این‌ها بر اساس آن دیدگاه و تغییر و تحولات عصری و فکری خود این گونه دستورات را داده‌اند و بدون اجتهاد در اصول (به معنای عام کلام و جهان‌شناسی..) اجتهاد در فروع میسر و موفق نیست. آدمی بی‌مبنا و منظر نمی‌تواند در دین نظر کند (و نمی‌کند) و بدون تنقیح منظر، نظر سود ندارد. و تا باب تحول در مبادی گشوده نشود، به مسائل هم دست نخواهد خورد. در حقیقت منظور ایشان این است که تازمانی که ما تحقیق و تفحص در اصول کلی نکنیم و آنان را دچار تغییر و تحول نکنیم نمی‌توانیم در فروع دین، ورود و اجتهاد کنیم و اگر هم اجتهاد کنیم موفقیت‌آمیز نیست. از این جهت آن بی‌مهری و کم توجهی‌ای که در حوزه‌های دینی علمی‌ما به علوم و معارف جدید بشری شده است و هنوز هم می‌شود، بشدت غیر قابل قبول و مایهٔ تأسف است. به طوریکه گاهی دفاع از دین کاملاً رنگ دفاع از جهان‌بینی و انسان‌شناسی کهن را به خود می‌گیرد. انگار که دین فقط در آن سرزمین و آن حیطة وجود دارد و ماندگار است و اینگونه است که نه علم تاریخ قدرت دارد و بر صدر می‌نشیند، و نه از طبیعت‌شناسی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی جدید در آن‌جا خبری است و هنوز که هنوز است علم اخلاق را بر مبنای روان‌شناسی قدما درس می‌دهند (سروش، ۱۳۸۷: ۱۳۳).

نقد: حسینی طهرانی می‌گوید که حوزه‌های علمیه بر قرآن و عرفان بنا شده است و اساس و اصل‌شان این‌ها است؛ اولاً، باید بدانیم که منظور از علمی که در اسلام، قرآن، روایات و سنت رسول خدا و ائمه اطهار پی در پی آمده و تاکید و تشویق به یادگیری آن کرده‌اند چیست؟ و ثانیاً، رسالت و تعهد حوزه‌های علمیه دینی بر کدام اساس از اصول تعلیم و تربیت بنا شده است؟ (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۹۷) و ثالثاً، هدف نهایی از این گونه حوزه‌ها چیست؟ و افرادی را که آموزش دیده از حوزه هستند و از آن‌جا بیرون می‌آیند، باید چه خصوصیت و مزایایی داشته باشند؟ ایشان در مورد مسئله اول اینگونه می‌گوید که: منظور از علم و دانشی که مهم‌تر از فرائض شمرده شده است چیست؟ که رسول خدا به آن، تا آن حد تاکید کرده است که به حضرت علی که تنها شخص تربیت شده و وصی بالامرته و خلیفه‌اش بر روی زمین است می‌فرماید: «ای علی، چون بینی مردمان را که به انواع گوناگون از اعمال صالحه و خیرات و مبرات به خالق‌شان تقرب جویند، تو به انواع ادراکات معقولیه و علوم انسانی و فکریه تقرب جو، تا از همه آنان سبقت‌گیری». در واقع منظور از جمله این است که پیامبر به حضرت علی گفتند؛ زمانی که دیدی عموم مردم برای عبادت و نزدیک شدن به پیشگاه خداوند از انواع گوناگون اعمال صالح، از جمله خیرات و غیره استفاده می‌کنند تو در این زمان از بهترین فکر و ادراکات عقلی و منطقی و انسانی استفاده کن تا از عوام مردم جدا باشی و جلوتر باشی. آیا منظور تمام علوم است یا اینکه علم خاصی است که ترغیب و تاکید بر آن به عمل آمده است؟ تردیدی در این که دایره علوم بسیار بزرگ است نیست و زمان یادگیری این علوم برای انسان بسیار محدود است، بطوری که اگر انسان تمام مدت عمر خود را صرف فقط یک فن کند که به طور دقیق از آن مطلع شود و آگاهی کامل پیدا کند و در آن متخصص و استاد بشود، با این صورت هنوز هم مشخص نیست که به تمام آن علوم و هر آنچه که به آن مرتبط است و در اطرافش است تسلط پیدا کند و دسترسی کامل داشته باشد تا چه رسد که بخواهد در دو فن و یا در بیشتر از دو فن استاد شود. و دیگر اینکه انسان باید آن مدت زمانی را که قابلیت یادگیری علوم را دارد در نظر بگیرد، و آن وقت با توجه به آن، نیازی که دارد را در آن علمی که مدّ نظرش است پیدا کند و طبق آن زمان خود را صرف آن موضوع و نیاز در آن علم کند تا نتیجه‌ای برایش داشته باشد (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۹۸).

۱-۴- روی گردانی روشنفکران از مبانی اسلامی

سروش ضعف توجه مردم را به دین بعد از مشروطیت، ضعف اقتصاد مدون و فقه و حکمت دانسته‌اند، که در برابر هجوم سیل فرهنگ غرب عقب‌نشینی کردند و چون در میان علماء و فلاسفه و مکتب آن‌ها چیز جذب‌کننده‌ای نبود پس به این سبب شیفته و دلباخته آن تمدن شدند. ایشان می‌گوید: «از انصاف هم دور نیفتیم پاره‌ای از روشنفکران که در تاریخ معاصر ما نسبت به دین بی‌مهری نشان دادند، به خاطر کینه و نفرتی که از دیانت داشتند نبود، بیشتر به خاطر دیانتی که به آن‌ها داده می‌شد بود و آن چیزی را که فقه و فقیهان و تفسیر و مفسران و حدیث و محدثان می‌فهمیدند و استنباط می‌کردند و اساس کار خود قرار می‌دادند باید به روش امروزی تبدیل شود و با سبک و اسلوب دنیا پسندانه

و مکاتب و مدارس می که در امروز حاصل و نتیجه علوم و تحقیقات خود را ارائه می‌دهند تطبیق نماید». (سروش، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

نقد: حسینی طهرانی، هیچ وقت نباید یک عالم و یک مفسر و یک فقیه به امری که تعبدی است تکیه کند، و در علم و تفسیر و فتوای خود نباید ملاحظه احتمال آن مراحل عالی و جایگاه‌های برتری را که خودش هنوز بهشان دست نیافته است کند، و قرآن و سنت و اسلام را بر محور تعبدیات بگذارد، هرچه علم روز به آن تکیه و تأکید داشت، باید همان را محل تکیه و اعتماد بداند که رشد و پیشرفت فقه و علم در همین است و بس (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۱۴۷).

۱-۵- پیروی از علم

نظر سروش بر این است که ایشان می‌گویند، باید از آن چیزی که در کتاب‌های امروزی به عنوان علم یاد شده است، و بر اساس فرضیه‌ها و تئوری‌ها بوجود آمده و ساخته شده است، پیروی کرد و آن‌ها را امور یقینی به حساب آورد و از مسلمات دانست، هرچند بر خلاف ظاهر قرآن کریم بوده باشد و چون علم که همواره در تحول و تغییر است، تحول معارف و برداشت‌های از دین را به دنبال خود می‌آورد (سروش، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

نقد: حسینی طهرانی می‌گوید که بعد از این‌ها سروش به علامه طباطبائی ایراد گرفته است که ایشان نیز در پاره‌ای از آرای تفسیری خویش چنین گرایشی را بیان کرده‌اند، و حفظ ظاهر کتاب را مستلزم ابزاری شمردن پاره‌ای از فرضیات علمی یافته‌اند. تا آنکه گفته است، «آدمی تا معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی خود را تنقیح و تدوین نکرده باشد، و از ناسازگاری پاک و اصلاح نکرده باشد، معرفت دینی‌اش عمق و صلابت کافی نخواهد داشت». و از این بالاتر، این معارف بشری چون در حرکت‌اند، معرفت دینی هماهنگ و موافق با خود را هم مجبور به حرکت خواهند کرد. عقل قبل از شرع، به ما می‌گوید که از علم و یقین پیروی کنید. (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) «و نباید پیروی کنی از چیزی که به آن علم نداری» (الاسراء/ ۳۶) حقیقتی است فطری و وجدانی، عقلی، ایمانی و شرعی که مانند خورشید درخشان، طبقات ظلمت را پاره کرده و از حجاب‌های پندار و اوهام و حدس و گمان گذشته و بر آسمان نیلگون عقل و اندیشه بشری، ۱۴۰۰ سال است که راهگشا و رهنما و دلیل قاطع و سند زنده و شاهد صدق بر حقانیت قرآن است. حجیت عقل قبل از حجیت شرع است، زیرا شرع با عقل ثابت می‌شود و شخص دیوانه تکلیف ندارد. عقل مانند چراغی است که انسان با نور و روشنایی او همه چیز را می‌بیند، و تمام چیزهایی که هنوز برایش مشخص و معلوم نشده است حل می‌شود و از جمله آن‌ها لازمه پیروی و اطاعت از کتاب آسمانی و پیامبر و امام به حق است. پس متابعت از امام به وسیله عقل است (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۲۶۳).

۱-۶- تبدیل انواع صرف

اشکال دهمی که طهرانی بر مقاله قبض و بسط شریعت می‌گیرد، مسأله قبول تبدیل شدن انواع به انسان و پذیرش اینکه نسل انسان به آدم و زوجه خاکی او منتهی نمی‌شود، است که سروش با تجلیل و تکریمی که از داروین می‌کند و او

را نابغه فهم و ادراک، و تسخیرکننده تئوری‌های طبیعی، و به کرسی نشاندۀ فرض و تئوری بر مسند تحقق که بالأخره لازمه‌اش میمون‌زاده بودن انسان است می‌دانند. او می‌گوید: «مورخان گفته‌اند که: داروین چون به فرضیه خود معتقد و پایبند بود، به همین دلیل دیگر نتوانست کتب مقدس را آنچنان که دیگران می‌فهمند و قبولش می‌کند، بفهمد و بپذیرد (سروش، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

نقد: حسینی طهرانی، مسأله مشابَهت انسان با بعضی از اصناف حیوانات در خلقت طبیعی یک مسئله جدا است و مسأله‌ی ریشه‌گیری و اَصالت حیوانات در زمان آفرینش انسان مسأله‌ی دیگری است. و از اول نمی‌توان دوم را بدست آورد. انسان نه تنها با بعضی از حیوانات از لحاظ خون و ترکیب‌بندی استخوان و غیره شباهت دارد، بلکه از جهت عام و گسترده‌تری با همه حیوانات، و بالاتر با همه نباتات، و بالأخره با تمام جمادات مشابه است در احکام ذرات و الکترونها با تمام مخلوقات مادی شباهت دارد. در قرآن کریم گفته شده است که خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است که بعضی از آن‌ها بر روی شکم، برخی بر روی دُوپا و برخی هم چهار پا راه می‌روند. خداوند هر چه را که بخواهد می‌آفریند، و حقاً او بر هر چیزی توانا است (نور/۴۵-۵۴) و بسیاری آیات دیگر (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۳۸۴). بلکه انسان با جمیع حیوانات و نباتات در یک گونه از نفس کلیه مشارکت دارد، یعنی طبیعتاً و حیاء و نفسانیت به همه و همه مشابه و شریک است. اما این دلیل نمی‌شود که از آن‌ها متولد شده باشد. آنچه را که داروین در کتاب «اصل‌الانسان» خود، از جهت بنیان و سازمان طبیعی آورده است، بیش از یک مشابَهت نیست. او می‌گوید: «یکی از دلیل‌های من، مشابَهت ساختمان طبیعی است. زیرا بدن انسان از جهت نظر کلی بر مثال جسد‌های حیوانات دیگر از پستانداران ترکیب شده است و همچنین انسان در بیماری و امراض و سرایت آن‌ها هم با دیگر حیوانات مشترک است» (داروین، ۱۴۰۱: ۶۷). که این دلیلی قطعی بر شدت مشابَهت میان او و میان حیوانات در خون و بافت، از جهت دقت ترکیب و سازمان است. و علاوه بر این‌ها بوزینگان دچار زکام و صرع و التهاب معده و آب مروارید چشم و تب قرار می‌گیرند. و داروها همان اثری را که در انسان می‌گذارد در آن‌ها هم می‌گذارد. با مشاهده اینکه بعضی از انواع بوزینگان میل شدیدی به خوردن چای و قهوه و مشروبات الکلی دارند و اثری که این نوشیدنی‌ها بر آن‌ها می‌گذارد مانند اثر آن‌ها بر روی انسان است برای ما روشن می‌شود که انسان با حیوانات و مخصوصاً بوزینگان در عمومیت و کلیت بنیان و سازمان، و ترکیب شیمیائی با هم مشابَهت دارد و آن چیزی که ائمه مسلمین و علمای آن‌ها از شباهت میان انسان و بوزینه گفته‌اند، بسیار بیشتر از آن چیزی است که از داروین نقل شده است. پس نظریه تبدل انواع صرف، فرضیه بوده و دلیل قطعی ندارد (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹ق: ۳۸۶)؛ (داروین، ۱۴۰۱: ۷۰).

۲- اشکالات استاد سبحانی بر نظریه قبض و بسط عبدالکریم سروش

۲-۱- پیوند تحول دانش‌ها به عنوان یک اصل کلی

آیا پیوند تحول دانش‌ها یک اصل کلی است؟ مسئله پیوند تحول دانش‌ها مسئله‌ای نیست که در اصل آن کسی شک کند تغییر و تحولاتی که در دانش‌های گذشته بر اثر یک سلسله کشفیات جدید به وجود آمده دلیل واضحی بر این مطلب است، اما سخن در کلی بودن آن است که آیا واقعاً دامنه‌ی تمام دانش‌های بشری با این اصل به هم متصل شده و تحولات علوم در تمام دانش‌ها اثر می‌گذارد؟ تردیدی نیست که در نظر گرفتن آن به عنوان یک اصل کلی باطل است. چون یک دسته از دانش‌های انسان همیشه ثابت و استوار بوده، هست و خواهد بود. مثلاً آیا تحولات علمی، تقسیم مفاهیم کلی را به واجب و ممکن و ممتنع تغییر می‌دهد؟ و اندیشه انسان فعلی از این اصل با اندیشه انسان گذشته فرق می‌کند؟ ما برای حفظ واقع‌گرایی و دوری از هر نوع انکارگرایی و یا شک‌گرایی نسبت به جهان خارج، ناچار هستیم که از یک رشته علوم و دانش‌های ثابت استفاده کنیم تا از هویت رئالیسم انکار حقایق جهان و به وجود آمدن شک در واقعیات جهان به دور باشیم. اگر اصل پیوند تحول دانش‌ها، اصل کلی و گسترده در نظر گرفته شود، همه معلومات بشر زیر سوال می‌رود و همه دانش‌های بشری به صورت علم نسبی در خواهد آمد و سرانجام حالت یقینی بودن خود را از دست می‌دهد. علم نسبی یک عنوان فریبنده است که برای از بین بردن تهمت انکارگرایی و یا شک‌گرایی روی کار آمده است. استاد سبحانی می‌گوید اگر ما این اصل را که «هیچ معلوم تازه‌ای معلومات پیشین را به حال خود و نمی‌گذارد بلکه معنی و مفهوم آن را دگرگون می‌کند» را یک اصل کلی و عمومی و همیشگی و جاودان در نظر بگیریم، در این صورت به طور پیوسته کلیه مسائل، معنا و مفهوم قبلی خود را از دست می‌دهند و معنا و مفهوم دیگری می‌یابند، در این صورت نباید حقایق علمی ثابتی داشته باشیم زیرا آنچه را که امروز علم می‌دانیم روز دیگر دچار تحول و دگرگونی خواهد شد، نتیجه اینکه باید این اصل را به صورت یک قضیه مهمله یا جزئی پذیریم نه یک اصل کلی و عمومی و در این صورت می‌توان از آن به عنوان یک سند قطعی در کلیه علوم دانش‌های حقیقی و اعتباری استفاده کرد و تکامل معرفت‌های دینی را با تحول و تکامل علوم مطابق دانست. زیرا هر اصلی زمانی که کلی نباشد، استدلال با آن برای همه موارد صحیح و منطقی نیست مگر اینکه آن مورد دلیل جداگانه‌ای داشته باشد. (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۰).

۲-۲- تأثیر گذاری تحولات علوم طبیعی در علوم اعتباری

سوال این است که آیا هر نوع تحولی در علوم طبیعی در علوم اعتباری تأثیر می‌گذارد یا برعکس، تحولات علوم اعتباری، علوم حقیقی یا طبیعی را دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد؟ اصولاً در تحلیل مسائل علمی و فلسفی کمک گرفتن از تمثیلات خطابی و شعری باعث اشتباه و لغزش می‌شود. استاد سبحانی می‌گوید؛ تشبیه همه علوم حقیقی و اعتباری به آینه‌های تودرتو که سروش در مقاله خود بیان کرده است یک نوع استدلال خطابی و بیان شاعرانه است که فقط می‌تواند ذوق پرستان را قانع کند ولی یک متفکر و فیلسوف که از زاویه محاسبات فکری دور از احساس به مسائل نگاه می‌کند، حساب علوم طبیعی را با مسائل علم کلی مخلوط نمی‌کند و از روزی که رنسانس در مغرب زمین

به وجود آمد و دست‌آوردهای تازه علوم طبیعی انظار گذشته را در این سرزمین متحول کرد کوچکترین ضربه و خراشی در اصول و قواعد فن اعلا ایجاد نکرد و قانون علیت و معلولیت با قدرت هرچه تمام‌تر بر جای خود باقی است و انکار این اصل یا اعتقاد به نسبی بودن این قانون مساوی با مرگ تمام علوم و دانش‌های بشری است.

اصول شریعت ثابت است اما تمام انسان‌ها این حق را دارند که با بینش‌هایی که علوم تجربی و طبیعی به آنها داده است، بدون در نظر گرفتن مقدمات و شرایط لازم دیگر، از آن برداشت خاصی کنند و همه آنان در برداشت خود در پیشگاه خدا معذور هستند. دادن یک چنین چراغ سبز به پیر و جوان و هر انسان متفکر باعث می‌شود که هر کسی به خود اجازه دهد که با عینک خاصی که به چشم عقل زده است به شریعت بنگرد و از آن برداشت خاصی بنماید. در واقع منظور ایشان این است که هر کس از زاویه‌ی دید شخصی خود به امور بنگرد و قضاوت و برداشت شخصی کند و خود را اسلام شناس واقعی معرفی کند و گروهی را به دور خود جمع کند. کسانی که اصول اسلامی را نادیده گرفتند و مذاهب باطل را پایه‌گذاری کردند از همین اصل استفاده کرده‌اند و جهانی بودن آیین اسلام و خاتمیت قرآن و نبوت پیامبر اکرم و جاودانی بودن احکام نورانی اسلام از جهاد و دفاع و یا نماز و زکات را انکار کردند. (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۱) پس روشن شد که ما به طور مختصر نه تأثیر تحول علوم در برخی از دانش‌های بشری را انکار می‌کنیم و نه این اصل را کاملاً قبول کرده‌ایم.

۲-۳- رابطه علوم طبیعی با فلسفه

منظور از فلسفه، اصطلاح رایج آن است که فلسفه اولی، حکمت الهی و مابعدالطبیعه نامیده می‌شود و از دو بخش کلی تشکیل می‌شود: ۱. امور عامه یا الهیات به معنی اعم. ۲. امور خاصه یا الهیات به معنی اخص. بخش اول در مورد احکام کلی وجود و یک دسته قواعد کلی فلسفی و برخی از مباحث دیگر بحث می‌کند و بخش دوم، حول مبدأ آفرینش و صفات و افعال او صحبت می‌کند. موضوع بخش اول، هستی مطلق و از هر قیدی آزاد است، که شامل هستی‌های امکانی و هستی واجب می‌شود و موضوع بخش دوم، هستی مقید به وجود ذاتی است و به همین علت به حکمت الهی و معنی اخص نامیده شده است. اما هر دو بخش به شیوه و روش برهانی استدلال می‌کنند و تمام مسائل فلسفی فقط با براهین عقلی نفی یا اثبات می‌شوند و مسائل فلسفی در هر دو بخش از قلمرو تجربه و آزمایش بیرون است. مسائلی چون اصالت وجود یا ماهیت، وحدت یا کثرت، حقیقت وجود هستی، رابط و مستقل، امکان و ضرورت علت و معلول قوه و فعل، توحید ذاتی صفاتی و افعالی آفریدگار هستی همگی مسائل عقلانی صرف بوده و با معیارهای ویژه عقلانی مورد بحث قرار می‌گیرند و با روشی که در علوم طبیعی و تجربی به کار گرفته می‌شود به هیچ وجه نمی‌توان این مسائل را اثبات و یا نفی کرد. یکی از اشکالات و خطرات بزرگ این است که یک قانون مرتبط به فن مخصوص را بخواهیم با ابزار و وسایلی که مخصوص فن دیگری است رد یا اثبات کنیم. بر این اساس دگرگونی‌هایی که در علوم طبیعی تجربی به وقوع می‌پیوندد هیچگونه تأثیری در قضیه‌های برهانی فلسفه در هر دو بخش خاص و عام

آن ندارند. در آنجا سخن از قیاس برهانی است، یعنی با براهین عقلی است که قانون علیت و ضرورت علی و معلولی و سنخیت معلول و علت باطل بودن دور و تسلسل علل پذیرفته می شود، و برای معیوب و خراب کردن آن ها هم باید از برهان منطقی استفاده کرد. حال کشفیات فیزیک جدید هر چه می خواهد باشد (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۱).

سروش در مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت اینگونه می گوید که، چگونه می توان امروز، طبیعیات جدید دانش تجربی مدرن را قبول کرد و فلسفه را دست نخورده نگه داشت و تدریس کرد؟ (سروش، ۱۳۶۷: ۱۵)

نقد: استاد سبحانی؛ ایشان در جواب این موضوع این چنین می گوید که پاسخ این پرسش مثبت است زیرا همان طور که بیان کردیم شیوه و روش بحث در علوم طبیعی و فلسفه از دو نوع و از دو سنخ است، که هر یک از آن دو، ضابطه و معیار مشخصی دارد و از نظر هدف حکمت مابعدالطبیعه، برای توجیه طبیعیات تنظیم نشده است تا با تغییر کردن طبیعیات، حکمت الهی هم متحول شود. شاید این توهم از آنجا بوجود آمده است که اکثر فلاسفه قدیم، ابتدا از علوم طبیعی سخن می گفتند و بعد از فلسفه اولی. باید توجه داشت که این به خاطر قابل لمس بودن و در دسترس بودن علوم طبیعی بود که یادگیری آن آسان تر از فراگرفتن مسائل فلسفی است. در حقیقت استاد سبحانی این چنین بیان می کند که علوم طبیعی به خاطر اینکه قابل لمس و مشاهده بود راحت تر می توانستیم آن را یاد بگیریم و مسائل فلسفی به سبب ذهنی بودنشان قابل مشاهده نبودند، و به راحتی نمی شد که آن را یاد گرفت. و دیگر اینکه ایشان اینگونه بیان می کند که یک دانشجو در ابتدای کارش برای اینکه به جلو گام بردارد و پیشرفت کند باید از مسائل لمسی و حسی استفاده کند و با مسائل دور از حس آشنا گردد. علاوه بر این اصولاً در آن زمان دایره علوم بسیار فشرده و کوتاه بود و تمام علوم طبیعی و ریاضی و حتی حکمت علمی، تحت عنوان فلسفه تدریس می شد این به این دلیل بود که یک پیوند ناگسستنی میان این علوم و اصول فلسفی و الهیات آن وجود داشت، زیرا درباره موسیقی هم تحت عنوان فلسفه بحث می کردند. (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۲) در واقع این چنین به نظر می رسد که منظور استاد سبحانی این است که در گذشته علوم مختلف رابطه نزدیکی با یکدیگر داشتند و می توانستیم آن ها را به هم مرتبط و وصل کنیم و مانند امروز هر شاخه ای از علم به صورت تخصصی و جدا از علوم دیگر مورد بررسی قرار نمی گرفت و فاصله زیادی میان علوم قرار نداشت.

۲-۴- علل اساسی اختلاف آرای فقیهان

عوامل اساسی اختلاف فقیهان در موارد یاد شده را می توان به طور مختصر بیان کرد. (۱) اختلاف در مفاهیم الفاظ. (۲) تعارض و اختلاف روایات. (۳) اختلاف نظر در وثاقت راویان. (۴) برداشت های متفاوت از یک روایت. (۵) اختلاف در حجیت یک دسته از قواعد. (۶) اختلاف در تطبیق کلیات بر موارد. پویایی فقه اسلامی و اثرهای سنتی و پویا در مورد فقه شیعه یعنی فقه اجتهاد و استنباط کاملاً نسنجیده است زیرا فقاقت و اجتهاد فقط یک روش و متد دارد. ما دو روش اجتهاد نداریم که یکی را پویا بنامیم و دیگری را سنتی لقب بدهیم، تنها چیزی که در این باره متصور است و واقعیت

هم دارد میزان درک و آشنایی فقیه با مشکلات و نیازمندی‌های جامعه اسلامی است زیرا این مشکلات و نیازمندی‌ها به نوبه خود موضوعاتی را بوجود می‌آورد که فقیه بر اساس ضوابط خاص، حکم شرعی آن می‌دهد بنابراین فقهی که در یک جامعه روستایی زندگی می‌کند و تنها با مشکلات محیط محدود زندگی خود آشنایی دارد از مسائل و رخدادهای زندگی شهری اطلاعی ندارد پس فتوایی که می‌دهد متناسب با جامعه روستایی خواهد بود و در مقابل، فقهی که تنها با مسائل و مشکلات زندگی شهری آشنا است فتوایش را متناسب با این محیط خود صادر می‌کند، ولی فقهی که مسائل مقتضیات زندگی این دو جامعه را می‌داند فتاوی او با هر دو محیط سازگار است. (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۴) بنا بر این فتاوی آن فقیه بهتر می‌تواند با زمان و شرایط عصری هماهنگ باشد که نسبت به نیازمندی‌های جامعه خویش در ابعاد گوناگون آشنایی بیشتری داشته باشد و بدیهی است که این معرفت و آگاهی در روش اجتهاد هیچ تاثیری ندارد، تنها در رابطه با موضوعات احکام تاثیر می‌گذارد حال اگر دو فقیه را در نظر بگیریم که هر دو از این جهت دارای شناخت و معرفت یکسان می‌باشند ولی از نظر مهارت‌های فقهی یعنی قواعد کلی و تطبیق آنها بر مصادیق فهم عرفی و غیره یکسان نباشد قطعاً آرای گوناگونی را صادر می‌کند بنابراین فقه اسلامی همیشه پویا است یعنی در رابطه با هیچ موضوعی متوقف نمی‌ماند و حکم ویژه‌ای دارد ولی فقیهان دو گروه هستند. (۱) فقیهانی که با مسائل و نیازمندی‌های اجتماعی عصر آگاه هستند. (۲) فقیهانی که به مسائل روز و مقتضیات عصر آگاهی کم‌تری دارند. در پایان دومین مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت این گونه گفته شده است که فقیه باید احاطه کامل به موضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر می‌کند داشته باشد. اگر فقهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقهی مقایسه کنیم که وارد جریانات زندگی است، این هر دو نفر به ادله شرعی و مدارک احکام مراجعه می‌کنند اما هر کدام یک جور و یک نحوه به خصوص استنباط می‌کنند (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۴). البته جای شکی نیست که آن گروه از فقیهانی که در مسائل عقلی و معارف دینی آگاهی بیشتری داشته‌اند در برخورد با مسائل اجتماعی از روشن‌بینی خاصی برخوردار بودند و به مسائل اجتماعی و حکومتی اسلام همان اهمیت را می‌دادند که به مسائل عبادی آن اهمیت را می‌دادند و در این امتداد به مبارزه با استبداد و استعمار نیز برخاستند و پرچمدار نهضت‌های آزادی‌بخش بودند و این اندیشه زاینده دو اندیشه دیگر است. (۱) اسلام خود نظام حکومتی ویژه دارد و بر حل مشکلات اجتماعی جامعه بشر در همه زمینه‌ها توانا است. (۲) در عصر غیبت، فقیهان رسالت امام معصوم و غائب را بر عهده دارند و اگر به راستی تحولاتی که در علوم طبیعی به وجود می‌آید، باعث تحول و دگرگونی در فهم فقهی می‌شود، همان طور که بخشی از فرضیه‌های علمی کهنه و قدیمی می‌شود، فرضیه‌های جدید جایگزین آن می‌شود، آرای فقهی هم با این معیار به کهنه و نو تقسیم می‌شود و دیگر اینکه ما در استنباط و اجتهاد هیچگونه نیازی به آرای فقهای نامدار دوره‌های پیشین نداریم و بلکه از دیدگاه مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت فهمی از شریعت که در

سرزمین دیروز روییده باشد نه مطلوب است و نه مسموع و نه مشروع. فقیه و اسلام‌شناس عصر خود بودن هنر و فضیلت است (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۵)؛ (سروش، ۱۳۶۷: ۱۶).

نقد نقد استاد سبحانی: این چنین بنظر می‌رسد که سخن استاد سبحانی در مورد نظریه سروش که هیچ معلوم تازه‌ای معلومات پیشین خود را به حال خود رها نمی‌گذارد سخنی مورد قبول می‌باشد. زیرا همانطور که ایشان گفتند اعتقاد به این اصل و عمل به آن موجب می‌شود که هیچ علم و دانش و امور ثابتی در این جهان وجود نداشته باشد تا بتوان آن را معیار و میزان سنجش چیزی قرار داد زیرا همه امور نسبی می‌شوند و باعث می‌شود که به همه چیز شک داشته باشیم. پس باید این اصل را که هیچ معلوم تازه‌ای معلومات پیشین را به حال خود رها نمی‌گذارد و معنا و مفهوم آن را تغییر می‌دهد، به عنوان یک چیز جزئی بدانیم نه کلی.

نتیجه‌گیری

سروش می‌گوید: شریعت هم مانند طبیعت ثابت و بدون تغییر است و آن چیزی که تغییر می‌کند فهم انسان از آن دو است. و این معیار و میزان در شناخت قرآن و سنت پیامبر است و همچنین ایشان می‌گویند که باید از علم پیروی کنیم و آن را جز امور حتمی و یقینی بدانیم هرچند که برخلاف ظاهر قرآن کریم باشد و چون این علم در تحول و تغییر است پس معارف دینی هم به تبع آن تغییر می‌کنند. سپس نظریه تکامل را بیان می‌کند و می‌گوید که نظریه تکامل انواع از داروین صحیح است. سروش می‌گوید که هیچ معلوم تازه‌ای معلومات پیشین را به حال خود رها نمی‌گذارد و معنا و مفهوم آن را عوض می‌کند از این رو تمام علوم مانند آئینه‌های رو به روی هم در هم تاثیر می‌گذارند و رخ دادن هر نکته جدیدی در هر علمی باعث می‌شود که علوم دیگر هم از آن تاثیر بگیرند و متحول شوند (سروش، ۱۳۶۷: ۱۳).

نقد: حسینی طهرانی می‌گوید که با توجه به این مسیر و روش، ما دیگر نه قرآنی داریم و نه سنت و تفسیری. چون اگر قرار باشد که علوم متغیر بشری را در غایات که شامل عقاید، اخلاق، و کردار است دخالت دهیم، دین و شریعت هیچگونه ثباتی نخواهد داشت. ایشان می‌گویند که زیاده‌روی در دانش‌های مادی بطوری که ماده را با تمام آثار و خواص شگفت‌انگیزش ابدی بدانیم و با توجه به آن عالم فرشتگان و خداوند را چون مادی نیستند انکار کنیم این عمل ما چیزی جز ماده‌پرستی نیست. انسان باید توجهش را از روی ماده و ماشین بودن امور بردارد و به جسم و روان و روح آدمی و به روی کیفیات بدنی و معنوی بگذارد که اگر این‌ها نباشند ماشین‌ها و جهان نیوتن هم وجود نخواهد داشت. و نظر استاد حسینی طهرانی در مورد نظریه تکامل داروین این است که این نظریه نمی‌تواند به عنوان معیاری برای آزمونهای علمی باشد و بیشتر از یک فرضیه نخواهد بود و نمی‌توان آن را قانون نام گذاشت. چون کدام دلیل قطعی و یقینی به ربط داشتن و وصل بودن بشر به میمون گفته شده است. شخص دانا و دانشمند فقط از راه علم سخن

می‌گوید و چیزی را که احتمال و ممکن است را کنار می‌گذارد و مسئله شباهت انسان با بعضی از ویژه‌گی‌ها و صفت‌های حیوانات در خلقت یک مسئله جدا از مسئله‌ی ریشه‌گیری و اصالت حیوانات در زمان آفرینش بوده است زیرا انسان نه تنها با بعضی از حیوانات از لحاظ خون، استخوان، و غیره شباهت دارد اما این دلیل نمی‌شود که از آن‌ها متولد شده باشد و همچنین ایشان می‌گوید که بکار گرفتن این نظریه و عمل به آن به معنای نادیده گرفتن اصل شریعت و انکار خداوند و قرآن و سنت محمدی است (حسینی طهرانی، ۱۴۲۹: ۱۳۰).

نقد: استاد سبحانی می‌گوید که آیا می‌شود این پیوند تحول دانش‌ها را به عنوان یک اصل کلی در نظر گرفت؟ ایشان می‌گوید که تردیدی نیست که در نظر گرفتن آن به عنوان یک اصل کلی باطل است، چون یک دسته از دانش‌های انسان همیشه ثابت و استوار است و ما ناچار هستیم که برای حفظ واقع‌گرایی و دوری از هر نوع انکارگرایی نسبت به جهان خارج از یک رشته علوم و دانش‌های ثابت استفاده کنیم تا از سیستم شک در واقعیات جهان به دور باشیم و اگر این اصل را یک اصل کلی بدانیم همه دانش‌های بشر زیر سؤال می‌روند و به صورت یک علم نسبی در می‌آیند. و همچنین استاد سبحانی می‌گوید که تشبیه علوم حقیقی به اعتباری به آینه‌های تو در تو یک نوع استدلال خطایی و بیان شاعرانه است که فقط می‌تواند ذوق پرستان را قانع کند اما یک شخص متفکر و فیلسوف را نه (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱۴).

نقد نقد استاد حسینی طهرانی و استاد سبحانی و دکتر سروش: این چنین به نظر می‌رسد که سخن استاد حسینی طهرانی در مورد اینکه اگر میزان و معیار برای شناخت قرآن و پیامبر را فهم آدمی قرار دهیم که با تغییر این فهم آن‌ها هم تغییر می‌کنند و اینگونه ما دیگر نه قرآنی داریم و نه پیامبر و سنتی، درست است. زیرا همه چیز در حرکت است و ما یک امر ثابت و با دوامی نداریم. اما سروش در بیانات و مقالات خود فرموده‌اند که برخی از منتقدان به اشتباه این برداشت را کرده‌اند که بنده منظورم این است که با تغییر فهم، دین و شریعت هم متغیر می‌شوند. اما این چنین بنظر می‌رسد که منظور ایشان از این جمله این است که مثلاً فهم من در مورد خدا و جهان و طبیعت و قرآن و سنت که در این برهه و در این عصر زندگی می‌کنم با فهم شخصی که در دوره‌های قبل زندگی می‌کرده است متفاوت است. زیرا آن‌ها در آن دوره متناسب با مقتضیات عصر خود این امور را درک و فهم می‌کردند و من با توجه به عصر و روزگار خودم این امور را می‌فهمم و معنایش می‌کنم. این سخن سروش بنظر معقول است زیرا ما انسان‌ها با گذر زمان قوه عقل و تفکر و درکمان به تدریج تکامل پیدا می‌کند و فهمان نسبت به امور بیشتر می‌شود پس طبیعی است که فهم ما از امور ثابت و مقدس هم تغییر کند و بهتر آن‌ها را بفهمیم. و این چنین بنظر می‌رسد که نظریه سروش دارای نقاط ضعفی هم است. از جمله اینکه ایشان علم تجربی را که بر پایه حس و مادی بودن است را معیاری برای سنجش قرار داده است و با توجه به آن که امور ماورائی مانند جن و فرشته، غیر مادی و غیر قابل لمس و مشاهده هستند و این امور را علم تجربی نمی‌تواند به آن‌ها دسترسی داشته باشد پس وجود آن‌ها را انکار و رد می‌کند. سخن استاد حسینی طهرانی در مورد

این که آدم باید به روح و کیفیات بدنی و معنوی خود توجه کند سخنی صحیح و درست است اما این که صرفاً توجهش را از امور مادی و طبیعی بردارد و فقط به امور معنوی توجه کند درست نیست زیرا ما در این جهان ماده و طبیعت زندگی می‌کنیم و خواه ناخواه بر ما تاثیر می‌گذارد و نمی‌توانیم که آن را نادیده بگیریم و نسبت به آن بی‌توجه باشیم. و همچنین اینگونه بنظر می‌رسد که سخن استاد حسینی طهرانی در مورد نظریه داروین صحیح است زیرا هنوز بطور قطع و یقین این فرضیه به اثبات نرسیده است و فقط در حد همان فرضیه باقی مانده است و ما نمی‌توانیم آن را به عنوان یک قانون علمی بپذیریم زیرا با توجه به مستندات قرآن و احادیث، ما انسان‌ها از نسل آدم و حوا هستیم و نوع ما، انسان است نه حیوان و این سخن سروش که می‌گوید انسان از میمون بوده و تکامل یافته است نظر مورد قبولی نمی‌باشد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آیت‌الله سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۶۷)، «تحلیلی از بسط و قبض تئوریک شریعت یا نظریه تکامل معرفتی»، کیهان فرهنگی ۱۱، سال پنجم، ش ۹.
۳. حسینی طهرانی، سید محمد حسین، (۱۴۲۹ق)، «نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش»، طهران، موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام.
۴. خسروپناه، عبدالحسین، موسوی کاشمیری، سید روح‌الله، (۱۳۹۵)، «بازخوانی نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت و نقد آن»، فصلنامه علمی-پژوهشی اندیشه نوین دینی.
۵. داروین، چارلز، (۱۴۰۱)، تبار انسان، اهتمامی در شناسایی شجره‌نامه انسان در تطابق با دیگر جانداران. انتشارات سبزان.
۶. سروش، عبدالکریم، (۱۳۶۷)، قبض و بسط تئوریک شریعت، کیان فرهنگی، ش ۶۰.
۷. سروش، عبدالکریم، (۱۳۸۷)، قبض و بسط تیوریک شریعت، صراط.
۸. غفاری هاشجین، زاهد، (۱۴۰۱)، «نقدی بر آرای برخی اندیشمندان مسلمان ذیل روابط چهار گانه علم و دین». مطالعات اندیشه معاصر مسلمین.

Criticism and examination of the errors of Ayatollah Seyyed Mohammad Hossein Hosseini Tehrani and Jafar Sobhani on the theory of the contraction and expansion of Abdul Karim Soroush

Ali Hosseini*³ Mina Zakavat⁴

Abstract

The science and religion and their relationship are one of the most important and new themes of philosophy and theology in the world, which, according to the famous category of many scholars, can be classified into four categories of conflict, distinction, interaction and unity. When the conflict between scientific advances and the results of empirical research with the appearance of the Bible and the Torah revealed, those who thought about this conflict could find that we must reform our understanding of religion and the Bible, or the universe proved things that are not violated. The theory of Shari'a theory is a theory in religious epistemology on which religious knowledge as a human knowledge, in harmony with other transformative knowledge, is transformed and expanded by religious knowledge. This theory has been evaluated and criticized by many religious scholars and intellectuals, including Ayatollah Seyyed Mohammad Hossein Hosseini Tehrani and Professor Jafar Sobhani. The article seeks to analyze and understand his cash theories on Abdul Karim Soroush's vote on science and religion, and how can there be unity in the critiques of Abdul Karim Soroush's theory of science and religion? Pay. The hermeneutical and interpretative research method, whether the author, text-oriented, and interpreters, and relying on the first-hand sources on Abdul Karim Soroush's views and theories about the theory of science and religion, and the evaluation and critique of other scholars in these two areas, and the method of information and information, and the method of information and information.

Keywords: Religious knowledge, Human knowledge, Knowledge development, Knowledge communication, Abdul Karim Soroush, Ayatollah Jafar Sobhani, Ayatollah Seyyed Mohammad Hossein Hosseini of Tehran.

³ Faculty member, Department of Philosophy, Yasuj University; a.hosseini@yu.ac.ir

⁴ Graduate student, Department of Philosophy, Yasuj University; minozakavat@gmail.com